

مانیا

پیشکش مادران ایران را، به خجستگی سپندارمذ

سروده‌ی رضا آقازاده

این سروده دو پیوست دارد که برای دریافتی بهتر، خواندش بایسته است:
پیوست ۱ شامل روشنگری‌هایی پیرامون دشواری‌های این سروده.
پیوست ۲ درباره‌ی جشن سپندارمذ، ارج‌گذاری زن و زمین.

سرآغاز

*

تو آموزاندی هزارافسان را
رستم دستان را
پیشتر زانکه دبستان ...۱

۱

مانیا!

نخ می‌ریسید، دوزنگی می‌کرد
نقش در نقش، رنگ در رنگ.

۲

مانیا!

گل و گیاه می‌کاشت
کشتزاران را بنیاد، اوست.

دوران سیامک

۳

آن زمستان
دور یادکرد
دیر آشنا.

۴

غارها پناه مردمان
سیامک‌اش گفته‌اند؛
غار سیاه.

۵

کوه‌ها تراشیده شد،
مانیا کندوان‌ها را
کئینی، کدبانو.

۶

نائیریک بود،
گِنائو،
شیرزنش، ما گفتیم.

دورانی دورتر

۷

دانایی بود در ایران شهر
اندیشه می کرد
اندیشه هم می ساخت

۸

دفتری پرورد از دوران یخ؛
مینوی خرد،
رازها از پردگی ها می گرفت:

۹

گفت ایران و بیج اندر
زمستان ده ماه،
تابستان دو ماه

۱۰

آن دو ماه هم
آب سرد، زمین سرد
و گیاه...۲

۱۱

جامه از یخ بود
هم از جانور
یخ گیاه و مردمان را جانور...

۱۲

مانیا اما!
شوق بودن بود،
داستان زندگی.

۱۳

او بود که زندگی را آری می گفت
وفاداریش بیش بود،
اُستوار.

۱۴

مانیا!
تپش قلب های افسرده؛
یخ زده از سیاهی برف های سپید.

۱۵

گلبرگِ برف؛
سُرخابِ رویِ مانیا!
گلگون!

دوران هوشنگ، میانگاه

۱۶

مانیا آب را جاری کرد
مرغزارها پدید،
کِشت کرد و وَرَز.

۱۷

زمین را پراکند؛
تخمه‌ی خُوَال‌ها،
خوب‌بویترین.

۱۸

اوستا ازو می‌گوید
خُشْثِری، زنِ فرمانروا
نخستین شاه- مادر سالار اوست.

۱۹

مَردها پرورد
مَردها که مَرَد شدند
مانیا کَم کَمک رنگ می‌باخت...۳

دوران جمشید

۲۰

مانیا با دو پاشنه پِسپَرَد
با دست‌ها بخایید
خشت را دیوار کرد

۲۱

سرما از پسِ سرما
یخبندانِ دیگر،
مَلکوسان نام.

۲۲

برفابرف،
به بلندترین گَریوه‌های اَرْدوی
سُئِخْرَش نام.

۲۳

زمستان‌های سختِ مرگ‌آور
چهارپایان بگریختند،
به آهنگه‌ی سرما:

۲۴

آن که در بیمناک‌ترین جای‌ها
آن که در بَشَن‌های کوه‌ها
آن که در ژرف‌ترین رودها...۴

۲۵

از پس زمستان و در گذر از وَرِ جمشید
مانیا پیوندِ نسل‌ها بود،
ادامه او بود.

۲۶

مانیا هَنگام را
بِرِشت، بیافت
شستن و هم دوختن.

دوره‌های تازه‌تر

۲۷

هزاره‌هایی بی‌قرار!
مانیا هنوز در میانه بود
جنگ‌ها را فَرَماتار.

۲۸

زمین و دریا را؛
هخامنشان دریاسالارش کردند،
آرتمیه شد.

۲۹

آمیتیه بود دُختِ هُوخْشَثَرَه
ماندانا بود،
آتوسا، مشاور شاه.

۳۰

یوتاب شد،
آریوبرزن را آدیار،
شاه ایران.

۳۱

گُردآفرید بود،
هَمالِ سهراب
دُختِ گَزْدَهَم.

۳۲

مانیا مادر بود
رنگِ هر چه بودن
دوشارم.

۳۳

فرانک شد،
فریدون را پروراند
نابودیِ ذَهاک را.

۳۴

[بدان گاو برمایه
وزان مردِ کوه
نگه داشت فرزند را او نکو.]

۳۵

مانیا عزیز بود
-زُوشیست-
اگر پهلوانی ندانی زبان! ۶

۳۶

نام از ریشه برآمد.
زن،
مانیا زن بود!

۳۷

آموختن را
مانیا
به دبیرستان می‌رفت.

۳۸

ای سپندارمذ
از روی مهربانی
فراز شو. ۷

نگرش

۳۹

[انسان ایرانی اندیشید
مردمان در لحظه نو می‌شوند،
چونان هستی خزانی دارد و بهاری
«فرشکرت» نامیدش
و دانست
پیوندی است میان جاودانگی
و نو شدن،
«سپندارمذ» نامیدش،
پیوند خورد، فرزند آورد،
کشت کرد و ورز. ۸]

پایان دوره‌ها

۴۰

زمان‌ها که می‌گشت
اندیشه‌ها که دیگرگون می‌شد
روان‌ها که سرخورده می‌سُرید،

۴۱

انجمن‌ها که می‌پاشید،
هزاره‌ها با او بیگانه شد
مانیا رو بند زد!

۴۲

مانیا تصویر زمخت هر چه بودن بود
بودنش را می‌خواستند ولی
نبودنش را اجبار می‌کردند!

۴۳

مانیا متراکم بود ۱۰
داستان غم‌انگیز زمستان،
انبوه...

۴۴

هیاهوی زندگانی را
جز به قالی و لالایی پناهی نبودش
گاه اشک بود، گاه لبخند.

۴۵

تار و پود قالی را،
مانیا نقش خیال می‌بافت؛
رقص در نقش، نقش در رقص.

۴۶

مانیا طی طریق کرد!
خانه را اساس،
مادر را مقام!

۴۷

تاریخ ایران را سراسر،
نرّه شیران پروراند؛
جنگ دیوان را!

۴۸

پس خردانِ مه‌آلود:
جنگ‌افروزان؛
چین و یونان، روم و تازی.

۴۹

ایران
شد آوردگاه،
مینو و ماده را.

۵۰

این همیشگی است،
جای دستور است؛
آموزاننده، آموزنده را.

نیایش

۵۱

[از پاکبازی‌های
آن شیرمادران ایران
اندر نیایش خود
آواز روزگاران...]

۵۲

چون این روزگاران برآمد
مانیا دیگر سکوت بود، ۱۱
توشت!

آفرینش در نگاه ایرانی

۵۳

[مانی و مانیا را
یکی بر دیگری برتری نبود
هر دوان از یک شاخه ریواس برآمدند
هر دوان پانزده برگ داشتند.
مانیا و مانی وفادار بودند.] ۱۲

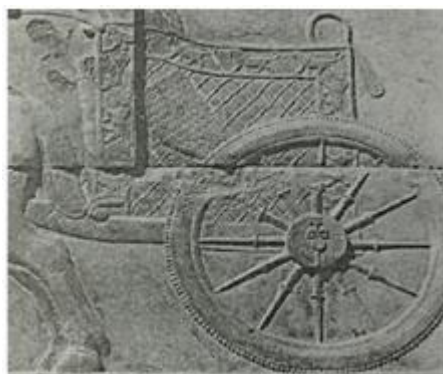
پیوست ۱

به جای دیباچه

دفترهای پراکنده‌ی نیاکان (اوستا، بُن‌دَهش، مینوی خرد، شاهنامه و کتاب‌های تاریخی که تاریخ‌دانان ایرانی پس از اسلام نگاشته‌اند تا این میراث گران‌قدر به بوته‌ی فراموشی نرود!) حکایت از آن دارد که مادران، نخستین کاردانان در امر ریسندگی، بافندگی، کشاورزی، خشت و خانه‌سازی و... بوده‌اند. (جامه دوختن با پوست جانوران را کتاب‌های تاریخی پس از اسلام به دوره هوشنگ و جامه دوختن با کتان و ابریشم و... را به دوره جمشید نسبت می‌دهند و نیز به شاهنامه نگاه شود. بندهای: ۱، ۲، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۶). این نسبت‌ها را مردم‌شناسان و باستان‌شناسان تأیید می‌کنند.

کم‌کم در تاریخ فرهنگیمان به واژه‌ها و صفت‌هایی می‌رسیم که پدران برای مادران / زنان به کار برده‌اند (بند: ۵ و ۶) و اندیشه را بدان جای رسانده‌اند که مادر باید به همراه فرزند به دبیرستان برود: از اندرزه‌های آذرپاد مانسپندان موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی به فرزندش است: «زن و فرزند را به دبیرستان فرست و گرنه زبانی گران بر تو است»، این اندرزنانه به زبان پهلوی باقی است. (بند: ۳۷) و برای او جشنی (جشن سپندارمذ) برپا کردند. (بند: ۳۸).

شاهنامه دوره‌های سرنوشت‌سازی از تاریخ بشری / ایرانی را بازگو می‌کند که مادران / زنان در آن نقش پررنگی را بازی کرده‌اند، از این میان ما سه دوره را برای بیان مقصود گزینش کردیم: دوران سیامک، دوران هوشنگ، دوران جمشید. نقش مادران / زنان در پیشبرد اهداف جامعه و سالم‌سازی آن را نباید از نگاه دور داشت. مادران / زنان همیشه مورد توجه فرهنگ ایرانی بوده‌اند. نقش تصویر زن بر محور ارابه‌های ایرانی آن هم در کلیدی‌ترین بخش چرخ را شاید بتوان در این راستا تعبیر کرد:



تصویر زن بر محور ارابه‌های ایرانی

از منبع ۱۳-۵، رویه: ۱۳۹

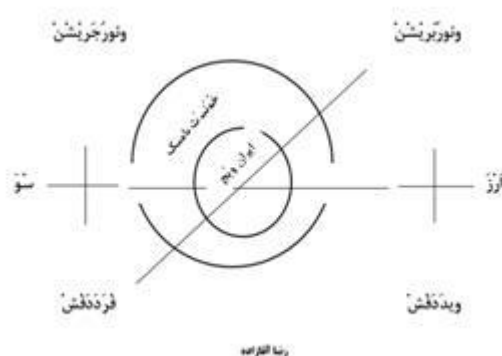


مُهر استوانه‌ای زمان هخامنشیان، بانویی را نشسته بر تخت نشان می‌دهد

از منبع ۱۳-۶

برخی واژه‌های پهلوی به کار گرفته شده و معنای آنها

ایران ویج: در جغرافیای اوستا جهان به هفت خشکی بخش می‌شود: وُتور و بَریشن و تُور و چَریشن، ویددَفش، فرَدَدَفش، آرزَه، سُوَه، خُونیرث بامیک در میانه و ایراج ویج در خونیرث بامیک قرار دارد:



/ ملکوسان، ملکوشان، مَهرکوشان: اشاره به سرمای بسیار سخت دوران جمشید دارد. در وندیداد: پُتور. مَهرکُ یعنی پُر مرگ. وندیداد، بندهای ۱۵ و ۱۶. / سَنخَر: این واژه در بُن‌دهش ایرانی آمده است. نسخه ت.د.۱، رویه: ۱۷، خط: ۱۶، ویرایش این واژه از استاد فریدون جنیدی است، با توجه به دو واژه همانند که در اوستا آمده است: سَنَدُ و سَنَیژات: وندیداد: بند: ۲۲، شاید اشاره به نوعی برف ریز و سنگین و یا ابرهایی که برف بسیار دارند باشد! / خَشَثری: زن فرمانروا، دوران مادر سالاری، نک: داستان ایران، رویه: ۱۵۸ / زُوشیست: عزیزترین از ریشه‌ی اوستایی زوش به معنی دوست داشتن / فُرماتار: فرماندار، فرمانده / دوشارم: عشق / کدبانو: روشنایی خانه / نائیریک: همسر نیک. نَر: مرد و نائیرُی: زن، نک: وندیداد اوستا. / گِنائو: زن و به صورت‌های گیز، قیز به معنی دختر در گویش‌ها هنوز باقی است. / کَئینی: صاحب خانه از کَن به معنای خانه / آرتَمیه و آمیتیه را برای آرتَمیس و آمیتیس که احتمالاً یونانی شده‌ی آرت مَئیتی: پاک گو، راست گو و هومتی: نیک اندیش هستند، آوردیم. / آدیاز: یار، این واژه به عیاز معرب شده است. / هَمال: انباز، برابر / خُوال: خوردنی، خورش. / توشَت: ساکت، آرام، خاموش، در اوستایی: توشنی. / سرمای دوران کیومرث و سیامک مطابق بُن‌دهش آورده شد، در شاهنامه نیامده است. «چنین گفت: زمان پیش از اِگَتی (تازش اهریمن بر اهرمزد) که کیومرث تکاور را به سی زمستان زندگی و پادشاهی داده شد»، نسخه ت.د.۱، رویه: ۵۶. پس از این، دقایق نجومی که سالماری این دوران است را بیان می‌کند که نباید این مهم را از نگاه دور داشت: «اورمزد به برج خرچنگ بود و کیوان به برج ترازو...» (بند: ۴). ۱۳.

نخست - زمین

زمین جزو عناصر چهارگانه (چهار آخشیج: آب، باد، آتش و خاک) قرار داشته و دارای احترام وی‌ژه‌ای بوده است. کوشش مردمان همواره بر این بوده تا این عناصر پاکیزه بمانند. پاکداشت این عناصر در قالب نیایش‌ها و جشن‌هایی از جمله تیشتریشیت، آتش نیایش، سپندارمذ آموزش داده شده است. دفن مُرده‌ها در دَخمه، آب دهان را بر روی زمین نینداختن و... پیرو این اندیشه بود که زمین محل کشت و ورز است و نباید آن را آلوده کرد. زمین محل باروری گیاهان و درختان است. سپندارمذ به عنوان نماد بالش و رویش زمین و زن قرار می‌گیرد. زمین سی و سه نوع است و پس از بارندگی‌های تیشتر به هفت پاره خشکی بخش شده است (آرزه در مشرق، سوه در مغرب، فَرَدَقُش و ویدَقُش در جنوب شرقی و غربی، وثورُ برش و وثورُ جَرش در شمال شرقی و غربی و خُونیرث بامیک در میانه این کشور یا زمین‌ها و ایران ویج در میانه‌ی خُونیرث است) که نیاکان ما این مهم را به چشم دید، دیده‌اند! (ثُن-دهش، نسخه ت. د. ۱، رویه ۶۱).

دوم - زن - ۱

«سپندارمذ» پاسبان تو باد

ز خرداد، روشن روان تو باد

(حکیم فردوسی)

در اوستا «سپنتَ اَرْمَیتی»، در پهلوی «سپندارمَت» در پارسی به گونه‌های «سپندارمذ» یا «سپندارمذ» و «سپندارمذ» و «سپندارمذ» و «سپندارمذ» نگارش شده است. «سپند» صفت است به معنای مقدس در نام‌هایی همچون «اسپند» که دود می‌کنیم، در نام «اسفندیار» پور گشتاسپ، در نام «گوسپند»، و... دیده می‌شود. «اَرْمَیتی» به معنی فروتنی و فداکاری است. در «ریگ ویدا» هم نامش آمده است. در پهلوی آن را به «خرد کامل» ترجمه کرده‌اند. «سپندارمذ» در عالم مینوی [معنوی معرب مینوی است، محمد مقدم، ایران کوده ۴، رویه: ۵۱] مظهر مهربانی و بردباری و فروتنی اهورامزدا است، در جهان جسمانی موکل است بر زمین؛ به این مناسبت آن را مونث دانسته‌اند. «سپندارمذ» به ویژه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. دیو ناخشنودی و خیره سری «ترو مَیتی» همیستار یعنی رقیب و دشمن بزرگ «سپندارمذ» است. به گفته ابوریحان بیرونی این جشن به زنان تخصیص داشته و در این روز از شوهران خود هدیه دریافت می‌کرده‌اند از این روی به جشن مردگیران معروف بوده است. بیدمشک گل ویژه «سپندارمذ» است. (پورداوود، ابراهیم، یشت‌ها جلد نخست) «آنگاه جم فراز شد بروشنی‌ها، به راه خور. او این زمین را سفت با سوفار زرین و برسفت با آشتر (تازیان)، چنین گویان: ای «سپندارمذ» از روی مهربانی فراز شو، خود را بگستر برای بودن گوسپندان و ستوران و مردمان.» (وندیداد: ۱۴، درس‌های استاد راشد محصل).

اهورامزدا شش تجلی دارد: نخستین به گونه اندیشه نیک (بهمن)، دودگر به گونه برترین پاکی (آردی بهشت)، سه دیگر به گونه شهریاری نیک (شهریور). این سه را «نرینه» می‌گیرند. چهارم اندیشه پاک و مقدس (سپندارمذ)، پنجم کمال و رسایی (خرداد)، ششم بی‌مرگی و جاودانگی (آمرداد). این سه را «مادینه» می‌گیرند. (پرفسور شوشتری: تاریخ ادبیات عصر اوستایی، بُنگاه مطبوعاتی، ۱۳۵۰). معنا را این است که: از اندیشه‌ی نیک پاکی می‌زاید و انسان شهریار وجود خویش می‌شود، مهربانی مقدس را می‌چشد و در کمال، جاودان می‌ماند.

این شش تجلی را «امشاسپندان» می‌دانیم. از «امشَ سپنت» یعنی بی‌مرگان مقدس. این شش امشاسپند به همراه خود اهورامزدا هفت مرحله عرفان ایرانی (شناخت ایرانی، راه ایرانی، نوعی اندیشه‌ورزی ویژه‌ی مردمان ایرانی، این شیوه هیچ سختی با برداشت‌های نادرست امروزی زیر نام عرفان و در معنای عشق، گریه و زاری و... ندارد!) را بعدها در تاریخ اندیشگی ما رقم می‌زند که کمینه تا پیش از مولوی رسمیت داشته و بشاید گفتن که ابوسعید ابوالخیر و بایزید بسطامی بدین آیین بوده‌اند. مولوی جریان عرفان ایرانی را به یکباره به دیگر راه می‌برد گرچه در مثنوی رد پای مهرپرستی را نیز می‌یابیم: دفتر نخست مثنوی آن جا که از قِران‌ها سخن می‌گوید:

بهترین رنگ‌ها سُرخ‌ی بود

کو ز خورشید است و از وی می‌رسد

ولی منظور ما از انداختن این سخنان رسیدن به این است که چرا «جمشید» در بند ۱۴ وندیداد از «سپندارمذ» می‌خواهد تا زمین را برای گوسپندان و ستوران و مردمان بگستراند و از دیگر امشاسپندان چنین درخواستی نمی‌شود؟

باید بدانیم که این امشاسپند نامزد به آبادانی و باروری زمین است. همواره زمین را خرم و آباد نگه می‌دارد. هر که به کشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی سپندارمذ را فراهم کرده است. کلیه خوشنودی و آسایش در روی زمین بدو سپرده شده است و مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ویژگی‌هایی که برای «سپندارمذ امشاسپند» برشمردیم برای زن نیز پابرجاست از جمله باروری، مهربانی، صلح و سازش، که با توجه به ریشه «زن» که معنای زندگی را می‌دهد بسیار منطقی و درست و زیبا بیان می‌شود. در «آئیوی سروتریمگاه» بند ۹ که درباره زن و کدبانوی پاک دین صحبت شده چنین آمده است: زن پاک دین را ما می‌ستاییم که فزون، نیک اندیشد، فزون، نیک گوید، فزون، نیک رفتار کند، که خوب آموخته و فرمانبردار سرور (شوهر) است؛ پاک دینی مانند سپندارمذ. (دانشنامه مزدیسنا: جهانگیر اوشیدری). بدین ترتیب پنجمین روز هر ماه و ماه پایانی سال موسوم است به سپندارمذ و جشن سپندارمذ. جالب این است که معنای اندیشه مقدس و پاک از آن بر می‌آید و این به زنان داده شده است. ابوریحان بیرونی این جشن را ویژه زنان می‌داند که از شوهران خود هدیه دریافت می‌کردند: «اسپندارمذ بر زنان درست کار و پاک دامان و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه به ویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان به زنان بخشش می‌نمودند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر شهرهای پهل (پهلوی) ۱۴ باقی مانده و به پارسی مردگیران می‌گویند.» (آثارالباقیه: ۳۵۵).

بد نیست بدانیم که: سپندارمذ و زن با این ویژگی‌ها که دارند، منطقی دارای دشمنی هستند این دشمن «دیو ناخوشنودی و خیره سری» بنام «ترومئیتی» است. اگر آرمئیتی در سپندارمذ را از آرم به معنی درست، مناسب و مئیتی را به معنی اندیشیدن بگیریم یعنی اندیشه درست، پس تر در ترومئیتی که معنای بدی دارد معنای اندیشه ناپاک و نامقدس می‌دهد. تری و ناپاکدانی در ادبیات پارسی قابل پیگیری است. مانند: تر دامن.

در وندیداد: بند ۱۴، صفت مهربانی به سپندارمذ داده شده است: «فُرِیْثَ سَیْنَتَ اَرْمَیْتِیْرَجَ» یعنی ای سپندارمذ از روی مهربانی فراز شو. «فُرِیْثَ» از ریشه فُری به معنای دوست داشتن و مهربانی است، نام «فریده» از همین است. «سَیْنَتَ» پاک و مقدس است. «اَرْمَیْتِیْرَجَ» که آرمذ و اُرمذ و اورمزد می‌شود از ریشه «مَت و مَن» یعنی «اندیشیدن» است.

«زن ایرانی در شاهنامه»

زن ایرانی دارای ویژگی‌هایی است که در شاهنامه فردوسی می‌توانیم برخی از این ویژگی‌ها را ببینیم، از جمله: پارسایی، رایزن، بلند قد، دارنده موهای بلند، خردمند، هوشیار، دارای رای (نیروی اندیشنده)، شرم، نیک سخن گفتن، آوای نرم (آرام سخن گفتن).

«اگر شاه دیدی وگر زیردست
وگر پاکدل مرد یزدان پرست
چنان دان که چاره نباشد ز جفت
ز پوشیدن و خورد و جای نهفت
«اگر پارسا باشد و رای زن
یکی گنج باشد پُراگنده زن
بویژه که باشد به بالا بلند
فروهشته تا پای مشکین کمند
خردمند و هشیار و با رای و شرم
سخن گفتن نیک و آوای نرم»
(شاهنامه، پادشاهی خسرو انوشیروان)

سپندارمذ نگرش فلسفی ایرانیان

در تودرتوی اندیشه‌ورزی‌های مردمان ایرانی سه قاعده مهم فلسفی را می‌یابیم که ویژه ایرانیان هستند. هستی و مردم را کاویده، به زایش و مردن اندیشیده، تنهایی را احساس کرده، به جاودانگی اندیشیده و در نهایت راه را جسته و راهکار نشان داده است. این سه مهم چنین‌اند: امشاسپندان [کیفیت صدور موجودات از صادر نخست]، سپندارمذ [آفریدن گذر از درد جاودانگی]، فرشکرت [خلق مدام].

میان این سه اندیشه ارتباط تنگاتنگی است چه هر سه به پالایش تن و روان و نو شدن و تازه شدن هستی و مردم تأکید می‌کنند و این از دقایق اندیشه‌ی مردمان ایرانی است. مردمان در شش مرحله نخست [امشاسپندان] کیفیت تجلیات خداوند را می‌نگرند و با تکیه بر این مهم به پالایش خود می‌پردازند، هستی را رنگ دیگری می‌بینند و در برابر بزرگی آفرینش گرنش می‌کنند. با سپندارمذ به رویش و بالش می‌اندیشند و با فرشکرت در لحظه نو می‌شوند.

نکته‌ای که همیشه در سخنان و یادکردهای خود از مطالب باستانی غافل بوده‌ایم مباحث فلسفی در آراء و اندیشه‌های ایرانی است که روشن است این آراء به زبان و به بیان زمان خود نوشته شده و بدست ما رسیده است. ما این زمان نوشتن و این زمان اندیشه‌ورزی‌های مردمان ایرانی را هیچگاه در برآوردهایمان به دید نمی‌آوریم. مثلاً برداشتمان از بهمن برداشتی است از واژه در معنای امروزی بدون اینکه به بار معنایی واژه در باستان توجه کنیم که آیا این واژه همان معنا را داشته که در امروز؟

واژه‌ها دو حالت کلی را بیان می‌کنند یکی معنای لفظی، دودیکر معنای مفهومی یعنی آن بار مفهومی که نیاکان برای واژه ساخته‌اند تا بیانات و اندیشه‌ورزی‌های خود را بیان کنند. واژه یا با همان معنای لفظی به ما رسیده و یا معنای لفظ تغییر کرده و یا خود واژه بجز از لفظ در تلفظ هم تغییر داشته و یا واژه آن بار معنایی و مفهومی را به کل از دست داده است.

تک روزگاران از درازی که هست
همی بگسلاند سخن‌ها ز دست
کنون نام کندژ به بی‌کند گشت
زمانه پر از رنگ و اورنگ گشت
فردوسی

بهمن از وهومنه اوستایی و به معنای اندیشه نیک است. این واژه با همان معنای لفظی به ما رسیده ولی این واژه دارای مفهومی نیز بوده که آن مفهوم در گذر زمان از ما دور مانده و یا به شکل‌های مبهم در کتاب‌های فلسفی به بقای خود ادامه داده است. بهمن اندیشه نیک و یا همان عقل اول و به تعبیری صادر اول است که از خداوند سر زده است، نتیجه مستقیم نیک‌اندیشی خداوند پاکی و یا همان آردیبهشت است.

این سخنان کاملاً فلسفی و دارای اندیشه‌های ایرانی بر شناخت آغازین است. سپندارمذ نگرشی عمیق و فلسفی بر عدم پایانه‌های زندگی بر روی زمین است. نماد بالش و رویش و باروری است چنان که انسان ایرانی جاودانگی را اندیشید، با نگرشی عمیق بر هستی و انسان، کیفیت صدور موجودات از مبدأ نخست را زیر نام امشاسپندان دید و فلسفه‌ی سپندارمذ را در خود پروراند نتیجه‌ی این اندیشه آزر به زمین و زن به عنوان دو نماد بالش و رویش شد. اما بدین قانع نشده و از این اندیشه‌ها قاعده‌ی فرشکرت (خلق مدام) را پروراند.

پدید آمد این گنبد تیزرو
شگفتی نماینده‌ی نو به نو
فردوسی

ای برادر عقل یک دم با خود آر
دم به دم در تو خزانست و بهار
مولوی

پی‌نوشت‌ها:

۱. نخستین آموزه‌های روان‌شاد مادرم
۲. در مینوی خرد از پوریوت‌کیشی یاد شده است و این دوران احتمالاً پیش از هوشنگ است و سرمای یاد شده در این کتاب به آن دوران برمی‌گردد. دین هوشنگ مهرپرستی بوده است!
۳. گذار از دوران مدرسالاری به پدرسالاری
۴. ۲۰ تا ۲۴: برگرفته از وندیداد اوستا.
۵. پوران‌دُخت، آرمیدُخت، پادشاهان ساسانی هستند.
۶. برگرفته از فردوسی: اگر پهلوانی ندانی زبان / و رارود را ماوراءالنهر خوان، به نقل از لغت فرس اسدی توسی.
۷. فرازی از وندیداد اوستا: «فُرِیْثَ سَیْنَت. اَرْمَیْت. فُرَجَّ».
۸. فردوسی: پدید آمد این گنبد تیزرو، شگفتی نماینده‌ی نو به نو/ مولوی: ای برادر عقل یک دم با خود آر، دم به دم در تو خزانست و بهار.
۹. بود در معنای شد در متن‌های پهلوی کاربرد دارد. «آن هنگام که گناک مینو نابودی خویش و همه‌ی دیوان را از مرد پاک دید، سَترت (گیج) بود (شد)». بُن‌دهش، نسخه ت.د.۱، رویه: ۳۳
۱۰. بود در معنای شد.
۱۱. بود در معنای شد
۱۲. اشاره به مَشی و مَشیانه، آدم و حوای ایرانی. به گونه‌های مَه‌ری و مَه‌ریانه و مَرتی و مَرتیانه نیز آمده است.
۱۳. منابع پیوست ۱:
- ۱-۱۳ شاهنامه چاپ فریدون جنیدی
- ۲-۱۳ فرهنگ اساطیری - حماسی ایران نوشته شادروان دکتر مهین‌دخت صدیقیان، جلد نخست، نشر پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۶
- ۳-۱۳ حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، دفتر نخست پیش از اسلام، ۱۳۶۹
- ۴-۱۳ داستان ایران نوشته استاد فریدون جنیدی، نشر بلخ، ۱۳۹۶
- ۵-۱۳ از زبان داریوش نوشته هاید ماری کخ ترجمه پرویز رجبی، نشر کارنگ، بدون تاریخ
- ۶-۱۳ هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، مهرآسا غیبی، نشر هیرمند، ۱۳۸۵
- ۷-۱۳ گیهان‌شناخت، احمد قطان مروزی متطبب، انتشارات مجلس، ۱۳۹۰
- ۸-۱۳ وندیداد اوستا، درس‌ها و توضیحات استاد راشد‌محصل
- ۹-۱۳ زنان بنام در تاریخ ایران، کامیاب خلیلی، نشر قصیده سرا، ۱۳۹۱
- ۱۰-۱۳ بُن‌دهش ایرانی، نسخه ت.د.۱
- ۱۱-۱۳ مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، نشر توس، ۱۳۷۹، مینوی خرد کتابی است به زبان پهلوی در تاریخ علم و تاریخ عمومی ایران و... نام شخصیت اصلی کتاب، دانا است (بندهای: ۷ تا ۱۱).
۱۴. ابن‌ندیم شهرهای پهلوی‌زبان را چنین برمی‌شمارد: اصفهان، ری، همدان، ماه [معرب ماد] نهاوند و آذربایجان. الفهرست، رویه: ۲۲.

پایان

بهمن‌ماه ۱۳۹۷ خورشیدی

رضا آقازاده

تارنمای گروه فرهنگی - پژوهشی ایران‌بوم

WWW.IRANBOOM.IR

دریچه‌ی تلگرامی گروه فرهنگی - پژوهشی ایران‌بوم

[@IRANBoom_IR](https://www.instagram.com/IRANBoom_IR)